



بررسی جلوه‌های فرهنگ عامه ایرانی در سفرنامه‌های هینریش بروگش آلمانی

فرشاد اسکندری شرفی^۱ (نویسنده مسئول)

کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.

مهدی صادقی درویشی^۲

کارشناسی ارشد آموزش زبان انگلیسی، گروه زبان‌شناسی و زبان‌های خارجه، دانشکده ادبیات و علوم

انسانی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

وحید مبارک^۳

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۵/۱۸

چکیده

فرهنگ عامه مجموعه آیین‌ها و مراسم، اسطوره‌ها، افسانه‌ها، داستان‌ها، مَثَل‌ها، ترانه‌ها، لالایی‌ها، چیستان‌ها، بازی‌ها و سرگرمی‌ها، باورها و خرافه‌ها و... یک قوم است. سفرنامه‌ها از جمله نوشته‌هایی است که اطلاعات وسیع و ارزشمندی از اوضاع و احوال سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و... مردم سرزمین‌های گوناگون در آن‌ها یافت می‌شود. بنابراین واکاوی این‌گونه نوشته‌ها در شناخت

۱. efarshad850@gmail.com

۲. mehdisadeghi17@yahoo.com

۳. vahid_mobarak@yahoo.com

جلوه‌های فرهنگ عامه یک سرزمین بسیار مؤثر است. در این پژوهش که با روشی توصیفی-تحلیلی و بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای صورت می‌گیرد، دو سفرنامه «سفری به دربار سلطان صاحبقران» و «در سرزمین آفتاب»، نوشته هینریش بروگش آلمانی، که در زمان ناصرالدین شاه دو بار به ایران سفر کرده، با هدف بازخوانی جلوه‌های فرهنگ عامه ایرانی عصر قاجار، بررسی شده‌است. دستاورد پژوهش نشان می‌دهد که بخش قابل توجهی از این سفرنامه‌ها به شرح و توصیف مؤلفه‌های فرهنگ عامه ایرانی اختصاص دارد. وصف صورت و سیرت ایرانیان، زیورآلات و آرایش، شکار، جشن‌ها و شادمانی‌ها، آیین سوگواری محرم، آیین ازدواج و عروسی، آیین مرگ، آداب و عادات غذاخوردن، آداب مهمانی و مهمان‌نوازی، زبان و ادبیات عامه، بناها و مکان‌های عامیانه، هنرهای عامیانه و صنایع دستی و باورها و خرافات مهم‌ترین عناصر فرهنگ عامه ایرانی است که بروگش در سفرنامه‌های خود با نگاهی تیزبین و فراگیر پیرامون آن‌ها سخن گفته‌است. در بخش‌هایی از سفرنگاره‌های بروگش، ذهنیت و نگاه «غربی» به «شرقی» که «دیگری» را با «خود» مقایسه می‌کند و «خود» را برتر می‌شمارد، به چشم می‌خورد. هر چند که قضاوت‌های منصفانه نیز در آن‌ها کم نیست و می‌تواند وجه تمایز این سفرنامه‌ها با بسیاری از سفرنامه‌های اروپایی باشد.

کلیدواژه‌ها: سفرنامه، مفهوم «من» و «دیگری»، هینریش بروگش آلمانی، فولکلور، فرهنگ عامه ایرانی.

۱. مقدمه

واژه «فولکلور»^۴، مرکب از دو بخش «فولک»^۵ به معنای توده و مردم، و «لور»^۶ به معنی دانش و آگاهی است (ذوالفقاری، ۱۳۹۸: ۵). این اصطلاح را نخستین بار ویلیام جان تامس^۷ انگلیسی در سال ۱۸۴۶ م. به کار برد. از نظر او این اصطلاح ناظر بر پژوهش‌هایی بود که در زمینه عادات، آداب و ترانه‌هایی که از ادوار قدیم باقی مانده‌اند، صورت می‌گرفت (جعفری،

۴. Folklore

۵. Folk

۶. Lore

۷. W.J. Thames

۱۳۹۷: ۹). در زبان فارسی برای اصطلاح فولکلور معادل‌هایی همچون دانش توده، فرهنگ مردم، فرهنگ عوام، فرهنگ توده و... به کار می‌رود (انجوی شیرازی، ۱۳۷۱: ۹). بنابراین فولکلور (دانش عوام یا توده‌شناسی)، شاخه‌ای از علم مردم‌شناسی و عبارتست از علم به آداب و رسوم، بازی‌ها و سرگرمی‌ها، قصه‌ها، افسانه‌ها، داستان‌ها، ضرب‌المثل‌ها، چیستان‌ها، ترانه‌ها، سرودها و تصنیف‌های شادی و عزای یک قوم و ملت که غالباً به صورت شفاهی و دهان‌به‌دهان، از نسلی به نسلی دیگر می‌رسد و گردآوری و بررسی دقیق آن‌ها بسیاری از نکات مبهم و مجهولات زندگی و معیشت، اخلاق و عادات، عواطف و احساسات و طرز تفکر و اندیشه و خصایص روحی و ملی آن قوم و ملت را آشکار می‌سازد (آرین‌پور، ۱۳۸۷، ج ۳: ۴۴۶). فرهنگ عامه چون در حکم آیین ذوق، هنر، خلق و خوی، افکار، اندیشه‌ها، آرزوها، آلام و... عامه مردم جامعه است و تصویرهایی گویا و روشن از آداب و عادات آن‌ها ارائه می‌دهد، می‌تواند کلید شناخت جنبه‌های گوناگون زندگی مردم و تحولات فکری و اجتماعی آن‌ها، در دوره‌های مختلف تاریخی باشد (انجوی شیرازی، ۱۳۷۱: ۱۰). به بیان دیگر گاهی مطالعه آثار بازمانده فرهنگ عامه چنان روشنگر اخلاق و وضع روحی جامعه عصر خویش است که هیچ کتاب تاریخ و جامعه‌شناسی نمی‌تواند چنین پرتوی به زندگانی اجتماعی آن روزگار بیفکند (محبوب، ۱۳۸۶: ۶۸). اهمیت این مسئله تا به حدی است که ماکسیم گورکی^۸ معتقد است که بدون شناخت فرهنگ و ادبیات فولکلور، شناخت تاریخ ملت‌ها ممکن نیست (سیپک، ۱۳۸۴: ۱۳).

سفرنامه‌هایی که سیاحان و جهانگردان خارجی و ایرانی نوشته‌اند، از منابع مطالعاتی مهم و قابل تأمل در فرهنگ عامه است؛ زیرا این سفرنامه‌ها بخش‌های مهمی از فرهنگ عامه ایران را در خود منعکس کرده‌اند و عقاید و باورها، آداب و رسوم، هنرهای عامه، مراکز تجمع و... را به خوبی نشان داده‌اند. کنجکاوای جهانگردانی چون شاردن^۹، تاورنیه^{۱۰}، مادام دیولافوا^{۱۱}، اوژن

۸. Maxim Gorki

۹. Jean Chardin

۱۰. Jean-Baptiste Tavernier

فلاندن^{۱۲}، کلاویخو^{۱۳} و... در سفرهایشان، سبب شده‌است تا سفرنامه‌هایشان بسیاری از آداب و رسوم و مظاهر فرهنگ و ادب عامه را بازتاب دهند و حقایق تازه‌ای را برای ما آشکار کنند؛ به‌ویژه در زمانی که در آثار رسمی ما کمتر به این موضوعات پرداخته می‌شد و این موضوعات برای نویسندگان بسیار طبیعی بود یا اساساً ارزش طرح نداشت (تمیم‌داری، ۱۳۹۸: ۱۰؛ ذوالفقاری، ۱۳۹۸: ۳۳).

مطالعه فرهنگ عامه ابزاری مهم و کارآمد برای شناخت جامعه و مردم در هر دوره و زمانه‌ای است. فرهنگ عامه پدیده‌ای پویا و تحول‌پذیر است؛ در هر دوره‌ای بنا به مقتضیات خاص نسل‌ها و جامعه تغییر می‌یابد. بنابراین وجود منابعی که جلوه‌های فرهنگ عامه عصری خاص در آن‌ها آمده‌باشد، از اهمیتی ویژه برخوردار است. سفرنامه‌ها از جمله این منابع است و اطلاعاتی ارزشمند از فرهنگ عامه در ادوار گوناگون به دست می‌دهند. در میان سفرنامه‌هایی که جهانگردان خارجی درباره ایران نوشته‌اند، سفرنامه‌های دیپلمات‌های آلمانی جایگاهی ویژه و اهمیتی خاص دارد؛ زیرا به نظر می‌رسد که آن‌ها در مقایسه با دیگر خارجی‌ان، مطامع سیاسی و اقتصادی کمتری نسبت به ایران داشته‌اند و از این رو کوشیده‌اند در نوشته‌های خود، بیشتر حقایق و واقعیت‌ها را بیان کنند و کمتر به نگارش سلیقه‌ای و مغرضانه از ایران پرداخته‌اند. همچنین بیشتر این افراد، از مستشرقین و دانشمندان و افراد آگاه به مشرق‌زمین بوده‌اند و همین مسئله سبب شده تا نوشته‌های آنان صرفاً متکی به شنیده‌ها نباشد؛ بلکه بر پایه تحقیقات دقیق و مشاهدات علمی و عینی خود استوار باشد. هینریش کارل بروگش^{۱۴} آلمانی نیز، به‌عنوان مستشرق آگاه، از زمره این افراد است که در زمان حکومت ناصرالدین شاه دو بار به ایران سفر کرده و از شهرها و مناطق گوناگونی بازدید نموده‌است. خود بروگش معتقد

۱۱. Jane Dieulafoy

۱۲. Eugene Flandin

۱۳. Kalavixio

۱۴. Heinrich Karl Brugsch

بوده که دیدنی‌ها و وضع اجتماعی و اقتصادی مردم ایران، به مراتب جالب‌تر از مسائل سیاسی بوده و وی در سفرنامه‌های خود به مسائل سیاسی و مذاکرات رسمی کمتر اشاره کرده و بیشتر به شرح مفصل اوضاع اجتماعی و اقتصادی و دیدنی‌های ایران پرداخته‌است. به همین سبب در دو سفرنامه بروگش با عنوان «سفری به دربار سلطان صاحبقران» و «در سرزمین آفتاب»، شئون گوناگون زندگی ایرانیان با نگاهی جامع و عمیق منعکس شده و منابعی مهم و ارزشمند برای آگاهی و شناخت از اوضاع اجتماعی ایران در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی است. در این پژوهش، این دو سفرنامه با روشی توصیفی-تحلیلی و بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای بررسی می‌شود. هدف پژوهش شناخت مهم‌ترین جلوه‌های فرهنگ عامه ایرانی عصر قاجار است تا بر پایه آن گوشه‌ای از اوضاع اجتماعی ایران، در این برهه زمانی نمایان گردد.

۲. پیشینه پژوهش

عمده پژوهش‌هایی که جلوه‌های فرهنگ عامه ایرانی در سفرنامه‌های خارجیان را بررسی کرده‌اند، عبارتند از: منصوربخت و حسینی (۱۳۹۴)؛ آداب ازدواج ایرانیان در دوره قاجار را از منظر سفرنامه‌ها بررسی کرده‌اند و در پایان پژوهش خود به این نتیجه رسیده‌اند که بر اساس گزارش سیاحان، ازدواج در ایران دوره قاجار از اهمیت خاصی برخوردار بوده که معمولاً در سنین پایین و با صلاح‌دید والدین صورت می‌گرفته‌است. اصول ازدواج نیز در بین همه طبقات یکسان، اما نحوه برگزاری ازدواج به یک صورت انجام نمی‌گرفته‌است. طلاق در آن دوره کم، تعدد زوجات مخصوصاً در میان طبقات بالای جامعه بسیار زیاد و ازدواج موقت نیز امری عادی بوده و با وضعیت اقتصادی افراد رابطه مستقیم داشته‌است. شاه‌محمدی و همکاران (۱۳۹۵)؛ در پژوهشی توصیفی-تحلیلی به بررسی فرهنگ عامه ایرانی در «سفرنامه ابن بطوطه» پرداخته‌اند. دستاورد این پژوهش نشان می‌دهد که ابن بطوطه، از سر تسامح به دیگری می‌نگرد و توصیف‌ها و تصویرپردازی‌های دقیق، واقع‌گرایانه و از سر علاقه او از اموری مانند آداب و رسوم و سنت‌ها، عقاید، عادات، حکایت‌ها و داستان‌ها، مثل‌ها و رفتارهایی همچون شیوه غذا

خوردن و عادات غذایی و خوراکی‌ها، لباس دوختن، لباس پوشیدن، آداب و رسوم عزاداری و تشییع جنازه، کفن و دفن و... برخاسته از حضور مستقیم وی در ایران قرن هشتم هجری قمری بوده‌است. علوی‌زاده و وحدانی فر (۱۳۹۸)؛ جلوه‌های فرهنگ عامه ایرانی در سفرنامه «سه سال در آسیا»، از ژوزف آرتور گوینیو^{۱۵} را بررسی نموده‌اند. حاصل این پژوهش نشان می‌دهد که گوینیو درک بالایی از جامعه ایران در دوره قاجار داشته‌است و در گزارش خود از سفر به ایران، با دقت چشم‌اندازهای متنوعی از آداب و رسوم و جنبه‌های مختلف فرهنگ ایرانی را بررسی و تأمل کرده‌است. گوینیو از میان جلوه‌های فرهنگ عامه به موضوعاتی چون سبک معماری و بناها، آداب مهمان‌نوازی و تعارفات، هنرها، آداب پوشش بیشتر توجه کرده‌است. در کنار این موارد، گوینیو به موضوعاتی مانند تفکر عامیانه و باورهای خرافی نیز اشاره کرده‌است. گزارش گوینیو، حاصل گزارش سیاح از آن‌چه می‌بیند، در کنار تأثیری است که در نتیجه ذهنیت اروپایی وی در برخورد با فرهنگ غیراروپایی ایجاد می‌شود. گفتنی است که بر اساس بررسی‌های صورت گرفته، مشخص شد که هنوز پژوهشی در رابطه با موضوع مقاله پیش‌رو انجام نشده‌است.

۳. مفهوم «من» و «دیگری» در سفرنامه‌های هینریش بروگش

از جمله مضامین رایج و جذاب در ادبیات جهانی، «دیگری» و «تصویر دیگری» است که همواره تصویرپردازی‌های پیرامون آن با مقایسه «خود» صورت گرفته و در اغلب موارد، محور مقایسه «خود» بوده‌است. محققان بر این باورند که تصاویر ارائه شده در آثار یک نویسنده و یا یک هنرمند را نمی‌توان صرفاً برآمده از واقعیت بیرونی دانست، بلکه در پردازش این تصویر، داوری‌های و پیش‌داوری‌ها دخیل هستند و «تصویر دیگری» هموار بر پایه پارادیم‌ها و ایدئولوژی‌های فرهنگ، مؤلف و خواننده تصویرساز شکل می‌گیرد (نامور مطلق،

۱۵. Josef Arthur de Gobineau

۱۳۸۸: ۱۲۲ و ۱۲۶). بروگش پیش از سفر به ایران، آثار سیاحان اروپایی را که پیش از او به ایران سفر کرده‌اند، مطالعه نموده‌بود و حتی در جاهایی از سفرنامه خود به برخی از آن‌ها استناد کرده‌است (برای مثال، ر.ک: بروگش، ۱۳۸۹: ۳۷۰-۳۷۲ و ۶۰۶-۶۰۷). اما به گفته خودش کوشیده‌است که به هیچ وجه مشاهدات و استنباط‌های خود را در ایران تحت تأثیر نوشته‌های آنان قرار ندهد و نوشته‌هایش همان چیزی باشد که خود دیده و درک کرده‌است (همان: ۳۲۳). با این حال در بخش‌هایی از سفرنامه‌های بروگش فاصله‌گذاری فرهنگی بر پایه نگاه «غربی» به «شرقی» و قضاوت «دیگری» بر پایه «خود»، مشاهده می‌شود. در سفرنامه‌های بروگش کلمات وهم‌گونی^{۱۶} مانند آسیایی، ممالک شرقی، اهل مشرق‌زمین، مسلمانان، ایرانیان، ترک‌ها، عرب‌ها و... به کار رفته‌است که مفهوم «دیگری بودن» را تداعی می‌کند. در طرف مقابل بروگش از واژگانی همچون تمدن اروپایی، اروپایی‌ها، آلمانی‌ها، پروسی‌ها، فرانسوی‌ها، روس‌ها، ایتالیایی‌ها و... استفاده می‌کند که بر مفهوم «خود بودن» تأکید دارد. مقایسه «دیگری» با «خود» به منظور برتری «خود» بر «دیگری»، در بخش‌های از سفرنگاره‌های بروگش به چشم می‌خورد. برای مثال بروگش می‌گوید فرانسوی‌ها و اروپایی‌های ساکن استانبول، خانه‌های خود را در زمستان با بخاری گرم می‌کنند؛ ولی ترک‌ها و عرب‌ها و ایرانی‌های ساکن استانبول در منازل خود از کرسی و منقل استفاده می‌کنند و در ادامه به معایب استفاده از کرسی اشاره می‌کند (همان: ۱۱). او لباس اروپایی‌های استانبول را مرتب و تمیز و لباس اهالی شرقی این شهر را محقرانه وصف می‌کند (همان)؛ و همچنین به هنگام توصیف خانه‌های شهر باکو می‌گوید: «در آن سوی خانه‌های سفید و مجلل غربی با در و پنجره‌های خوش ترکیب، کلبه‌های محقر و تیره‌رنگ شرقی دیده می‌شود» (بروگش، ۱۳۷۴: ۳۷). بروگش وقتی می‌بیند که در استانبول سربازی بی‌اعتنا به ژنرال ترک در وسط اتاق نشسته

و غذا می‌خورد، این حرکت را نشان دهنده اختلاف بزرگ روابط میان سرباز و افسر در شرق و غرب می‌داند (بروگش، ۱۳۸۹: ۱۸).

بروگش در برخی جاها به صراحت تفاوت میان شرق و غرب را بیان می‌کند: اروپاییان مقیم تهران «میان خود و شرقی‌ها فاصله زیادی احساس می‌کنند در حالی که این فاصله میان کشورهای اروپایی از لحاظ تشابه مذهب و اخلاق و روحیات به مراتب کمتر است» (همان: ۲۰۵). او وقتی می‌بیند که یک آلمانی با دختری ارمنی ازدواج کرده‌است، می‌گوید: «من تعجب می‌کردم که این مرد آلمانی که دوازده سال قبل کشور خود را ترک کرده، چطور توانسته‌است خود را با اخلاق و روحیات مشرق‌زمین که اختلاف فاحشی با اروپا دارد وفق دهد» (همان: ۵۵۶).

در سفرنامه‌های بروگش در کنار مقایسه «خود» با «دیگری» و برتری «خود» بر «دیگری»، قضاوت‌ها و مقایسه‌های منصفانه زیادی درباره «دیگری» وجود دارد؛ که نشان می‌دهد بروگش در این موارد تحت تأثیر اندیشه‌ها و دیدگاه‌های قالبی و کلیشه‌ای «غربی» نسبت به «شرقی» نبوده و جانب انصاف را رعایت کرده‌است. تعریف‌ها و تمجیدهای متعددی که بروگش در وصف مهمان‌نوازی ایرانیان، ادب و نزاکت ایرانیان، هنر و ذوق ایرانی، معماری ایرانی و... ارائه می‌دهد، گوشه‌هایی از این تصویرپردازی‌های غیرمغرضانه است. بروگش می‌گوید: «باید اعتراف کرد که مشرق‌زمینی‌ها در مقابل خارجی‌ها مهربان و مؤدب هستند و بیشتر از هر قومی رعایت تشریفات را می‌کنند» (همان: ۳۸). او توانایی کارگران ایرانی کارخانه اسلحه‌سازی را این‌گونه بیان می‌کند: «کارگر ایرانی اگر تشویق شود و در صورتی که مقامات بالا بخواهند و مانع کار او نشوند می‌تواند هنرنمایی کند و کارهایی ارائه دهد که از انواع مشابه خارجی خود کمتر نباشد» (همان: ۵۶۳). بروگش همچنین درباره هوش سربازان ایرانی و برتری آن‌ها بر سربازان اروپایی می‌نویسد: سربازان ایرانی «استعداد زیادی برای

فراگرفتن فنون جنگی و حرکات نظامی از خود نشان می‌دهند و مطالبی را که افسران فرانسوی می‌گویند زودتر از سربازان اروپایی فرامی‌گیرند» (همان: ۵۶۴). بروگش در کنار انتقاد به باور شرقیان به چشم‌زخم، منصفانه می‌گوید: «عده‌ای از ما اروپاییان هم بدین‌گونه خرافات باور داریم. مثلاً در آلمان هم بسیاری از افراد از این‌که از سلامتی و تندرستی‌شان تعریف کنند، ناراحت می‌شوند» (بروگش، ۱۳۷۴: ۱۴۰). بروگش در سفرنامه دوم خود مطالبی را از دوست ادیب ایرانی‌اش، آورده که در انتقاد از سفرنامه‌های جهانگردان اروپایی نسبت به ایران، نوشته شده است. در این نوشته مطالبی درباره برداشت سطحی، پُر از اشتباه، عاری از دقت، غیرمنصفانه و... جهانگردان اروپایی نسبت به فرهنگ ایرانی و کم‌توجهی آن‌ها به پیشرفت‌های جدید ایران آمده است که بروگش آن را مطلبی حقیقتاً صحیح می‌داند و می‌گوید که با تمام وجود به آن اعتقاد دارد (همان: ۱۴۲-۱۴۵). این‌گونه موارد نشان می‌دهد که بروگش در قضاوت‌های منصفانه و عاری از پیش‌داوری و پیش‌زمینه ذهنی، نسبت به بسیاری از سفرنامه‌نویسان اروپایی موفق‌تر عمل کرده و تصویرپردازی‌های او در قیاس با آنان، می‌تواند به واقعیت بیرونی نزدیک‌تر باشد.

۴. بحث و بررسی

هینریش کارل بروگش (۱۸۹۴-۱۸۲۷ م)، از خاورشناسان و مصرشناسان مشهور آلمانی است. او از اعضای هیئتی بود که دولت پروس در سال ۱۸۵۹ م. راهی ایران کرد و پس از درگذشت سفیر در شیراز جانشین وی شد و ریاست هیئت را بر عهده گرفت. بروگش در مقام سفیر، چند بار به حضور ناصرالدین شاه رسید و با رجال مهم، مذاکره و تماس داشت و تقریباً به تمام شهرهای مهم ایران سفر کرد و اوضاع آن‌ها را مشاهده نمود. او پس از بازگشت به آلمان در سال ۱۸۶۱ م. شرح کاملی از خاطرات سفر خود به ایران را، بر اساس یادداشت‌های روزانه و مرتب خویش و نیز یادداشت‌های یولیوس فن مینوتولی^{۱۷}، سفیر متوفای، به صورت کتابی با

۱۷. Julius Fehn Minutolik

عنوان «سفری به دربار سلطان صاحبقران» نوشت که همان سال در دو جلد، در لایپزیک^{۱۸} آلمان منتشر شد. بروگش در سال ۱۸۸۵ م. با سمت مترجمی هیئت آلمانی، برای بار دوم و از راه روسیه و قفقاز به ایران بازگشت (بست، ۱۳۹۱: ۱۷۳). او در این سفر از شهرهای گیلان و تهران و اصفهان و شیراز دیدن کرد. بروگش خاطرات این سفر را نیز در کتابی با عنوان «در سرزمین آفتاب» نوشت که از نظر انعکاس اوضاع اجتماعی ایران، در نیمه دوم قرن نوزدهم، اثری ارزشمند و درخور پژوهش است. در ادامه این پژوهش مهم‌ترین جلوه‌های فرهنگ عامه ایرانی که بروگش در سفرنامه‌های خود به آن‌ها پرداخته‌است، در ذیل ۱۵ دسته وصف صورت ایرانیان، وصف سیرت ایرانیان، زیورآلات و آرایش، شکار، جشن‌ها و شادمانی‌ها، آیین سوگواری محرم، آیین ازدواج و عروسی، آیین مرگ، آداب و عادات غذاخوردن، آداب مهمانی و مهمان‌نوازی، زبان و ادبیات عامه، بناها و مکان‌های عامیانه، هنرهای عامیانه و صنایع دستی و باورها و خرافات بررسی می‌شود.

۱-۴. وصف صورت ایرانیان

بروگش در سفرهای خود به ایران، به سیمای ظاهری مردم توجه خاصی داشته و در سفرنامه‌هایش به توصیف چهره و خصوصیات ظاهری مردم پرداخته‌است. او بر اساس دیده‌های خود بر این باور است که ایرانی اصیل «دارای قدی متوسط، اندامی متناسب، دست و پای ظریف و کوچک، و چهره‌ای بیضی‌شکل است، اندازه سرش به قاعده، دماغش کشیده، دهانش خوش‌ترکیب، چشمانش سیاه و درشت و ابروانش پُرپشت و کمانی و اغلب به‌هم‌پیوسته است. پیشانی‌اش نسبتاً بلند و موهایش سیاه‌رنگ و صاف، ریشش پُرپشت و مجعد و اکثراً در اثر استفاده از مواد رنگی اندکی به سرخی می‌زند» (بروگش، ۱۳۷۴: ۱۲۵).

بروگش همچین موی سر و ریش مردان ایرانی را به عنوان جلوه‌هایی از سر و صورت آنان مفصل وصف کرده است (ر.ک: همان: ۱۲۸). غالب توصیفات که بروگش در سفرنامه‌های خود از ظاهر مردم ایران آورده، مربوط به مردان است. پوشش خاص و کامل زنان ایرانی عصر قاجار و حساسیت ویژه آن‌ها در رویارویی با نامحرم، به ویژه فرنگیان، سبب شده که جهانگرد ریزی‌نی چون بروگش نتواند شرحی از چهره آنان ارائه دهد. خود بروگش در چند جا به این مسئله اشاره کرده است (ر.ک: همان: ۷۸؛ ۸۸؛ ۹۷-۹۸ و ۱۲۵؛ بروگش، ۱۳۸۹: ۱۸۸؛ ۲۸۲؛ ۵۳۶ و ۶۴۰).

۲-۴. وصف سیرت ایرانیان

بروگش در گزارش‌های خود بسیاری از خصوصیات رفتاری و ویژگی‌های اخلاقی ایرانیان را آورده و از این رو سفرنامه‌های او آینه‌ای است که اخلاق ایرانی عصر قاجار در آن نمایان است. او درباره‌ی تواضع و ادب و نزاکت ایرانیان می‌گوید: «اصولاً باید گفت که صفت تواضع و شکسته‌نفسی را ایرانی‌ها در همه‌ی موارد حفظ می‌کنند. مثلاً اشخاص در موقع صحبت هیچ‌وقت از خودشان به عنوان «من» ذکر نمی‌کنند، بلکه به جای من همیشه «بنده» می‌گویند؛ یعنی خودشان را غلام و بنده‌ی طرف مخاطب محسوب می‌کنند. باید گفت زبان فارسی، زبان ادب و نزاکت و احترام است. ایرانی‌ها هیچ‌وقت به اشخاص بزرگ‌تر از خودشان «نه» نمی‌گویند بلکه به جای «نه» کلمه «خیر» را استعمال می‌کنند. یا آن‌که می‌گویند «اختیار دارید»» (همان: ۱۹۸).

به عقیده بروگش ایرانیان به سفر علاقه‌مند و عموماً خوش سفر هستند: «نکته دیگری که درباره‌ی خصوصیات ایرانی‌ها باید بگویم این است که آن‌ها عموماً خوش سفر هستند و در مسافرت یک نشاط و فعالیت بی‌سابقه‌ای پیدا می‌کنند. نوکران ما که در تهران غالباً تنبل بودند و چرت می‌زدند، و از زیر کار شانه خالی می‌کردند و از این جهت موجبات ناراحتی ما را فراهم آورده بودند، حالا در طی مسافرت مردانی فعال، زرننگ و چابک و خستگی‌ناپذیر شده بودند» (همان: ۲۹۱).

خصلت زودآشنایی ایرانیان نیز از چشم بروگش به دور نمانده‌است: «از آن جایی که ایرانیان خیلی زود آشنا هستند مستخدمین تهرانی با فراش‌های حکومتی طرح دوستی و الفت ریختند و گویی چند سال است دوست صمیمی هستند و بگو و بخند می‌کردند و برای ابراز صمیمیت و احترام، یک کلمه «بیگ» به آخر اسم‌های خودشان گذاشته و با آن اسم، یکدیگر را صدا می‌کردند» (همان: ۴۶۱).

در سفرنامه‌های بروگش برخی عادات رفتاری ایرانیان که هنوز هم در رفتار آنان جاریست، به چشم می‌خورد. مانند کفش کردن در ورود به اتاق که بروگش در چند جا به آن اشاره کرده‌است (ر.ک: همان: ۱۶۷-۱۶۸؛ ۵۰۷ و ۵۷۹).

بروگش گاهی عادات رفتاری ایرانیان را با نگاهی انتقادی و نظری منفی نگریسته‌است. برای مثال او تعارفات ایرانیان را تماماً مبالغه و خالی از عمل می‌داند (ر.ک: همان: ۱۲۶)؛ و فحاشی ایرانیان هنگام خشونت و دعوا را به باد انتقاد می‌گیرد (ر.ک: بروگش، ۱۳۷۴: ۱۴۱). بروگش گاهی در این زمینه دچار افراط می‌شود و خصلتی مذموم را به همه ایرانی‌ها تعمیم می‌دهد: «پول دوستی امریست همگانی و همه می‌خواهند در عرض کوتاهی ثروتمند شوند و پول کلانی به چنگ آورند. برای به دست آوردن پول دست به هر کاری می‌زنند از فریب و نیرنگ و حقه‌بازی گرفته تا دزدی‌ها کوچک و بزرگ، تنها می‌کوشند دزدی‌هایشان کشف نشود» (همان: ۱۳۵).

بروگش همچنین در هنگام مسافرت به شهرهای گوناگون ایران مانند همدان، اصفهان و شیراز، خصلت‌های خاص مردم هر شهر را بر اساس تجربه محدود خود توصیف کرده‌است، که غالب این توصیفات جنبه‌ای منفی دارند (برای مثال، ر.ک: بروگش، ۱۳۸۹: ۳۰۳؛ ۳۷۸ و ۴۶۹).

یکی از جلوه‌های فرهنگ عامه ایرانی که در سفرنامه‌های بروگش به‌خوبی نمایان است، پوشش و لباس ایرانیان عصر قاجار است. بروگش لباس‌های بالاتنه مردان ایرانی را این‌گونه شرح می‌دهد: «لباس مردان ایرانی تشکیل می‌شود از یک پیرهن که تا روی شکم می‌رسد و در دو طرف راست سینه باز است و چند تکمه می‌خورد. روی این پیرهن یک کت کوتاه به‌نام «سرداری» می‌پوشند که آستین‌های بلند دارد و روی آن کمربند می‌بندند. روی این کت، کت دیگری می‌پوشند که آستین‌های آن کوتاه است و به آن «کلیجه» می‌گویند. کلیجه را معمولاً از طرف شاه یا اربابان به‌عنوان خلعت به مستخدمین می‌دهند، این نوع کلیجه‌ها چون از شال کشمیر دوخته شده‌اند بسیار پُرازش و گران‌قیمت هستند و روی سینه و سر آستین آن‌ها معمولاً پوست بخارا دوخته شده‌است» (همان: ۱۲۸).

پوشش نیم‌تنه پایینی مردان ایران نیز در نظر بروگش چنین بوده‌است: «شلوار مردان بلند و گشاد است. در موقع مسافرت چکمه به پا می‌کنند و در مواقع عادی کفش‌های نوک‌تیزی می‌پوشند. پاشنه چکمه‌ها و کفش‌ها را با یک نوع چسب به آن می‌چسبانند به‌طوری که اگر انسان در زمین خیس و مرطوب راه برود، امکان دارد پاشنه کفش جدا شود و او ناچار گردد پای برهنه راه برود» (همان).

استفاده همگانی مردان عصر قاجار از کلاه، به‌عنوان پوشش سر و وجه تمایز طبقاتی آنان، نیز در گزارش‌های بروگش نمود یافته‌است (ر.ک: همان: ۱۲۷ و ۳۵۸). در سفرنامه‌های بروگش، بر خلاف لباس مردان، توصیفات اندکی به لباس زنان اختصاص دارد و تصویر پوشش زن ایرانی به شلوارهای سبز گشاد چین‌دار و کفش‌هایی هم‌رنگ آن‌ها محدود می‌شود (بروگش، ۱۳۷۴: ۷۸ و ۸۸).

۴-۴. زیورآلات و آرایش

در هر دوره بخشی از اندیشه‌ها و عقاید و فرهنگ مردم در قالب زیورآلات و نحوه ساخت آن‌ها نمود می‌یابد. همچنین ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی در هر دوره بر روی نحوه استفاده از زیورآلات تأثیرگذار است. بروگش می‌گوید: «ایرانی‌ها از اشیای طلائی احتراز می‌کنند؛

زیرا در موقع نماز و عبادت باید آن را از خود دور کنند و به همین جهت آن‌ها زینت‌آلات نقره‌ای را مورد استفاده قرار می‌دهند. و انگشترهای مردان و قبله‌نماهای آن‌ها از نقره هستند. در دست مردان بیشتر انگشترهایی مشاهده می‌شود که روی حلقه نقره آن‌ها فیروزه نشانده‌اند» (بروگش، ۱۳۸۹: ۱۲۸).

بروگش بر این باور است که ایرانیان غیر از فیروزه به الماس، یاقوت، زمرد، «عین‌الهور» و ساعت طلا و خودنمایی با آن علاقه وافری دارند (بروگش، ۱۳۷۴: ۱۳۴؛ بروگش، ۱۳۸۹: ۳۸۹). او همچنین اشاراتی به زیورآلات زنان می‌کند: «در ساختن زینت‌آلات زنان، جواهرسازان ایرانی نمونه‌ها و مصنوعات زیاد جالبی را ارائه نمی‌دهند از همه این زینت‌آلات بهتر، گوشواره‌ای است که آن را با سلیقه خاصی درست می‌کنند و مخصوصاً گوشواره‌های مروارید ساخت ایران از انواع دیگر زینت‌آلات جالب‌تر و بهتر هستند» (همان: ۳۹۵).

آرایش مردان و زنان ایرانی نیز از جمله مواردی است که بروگش نکاتی درباره آن بیان کرده‌است: «مردان و زنان با استفاده از مواد گوناگون می‌کوشند به زیبایی پوست، مو و چشمان خود بیفزایند. ناخن‌های دست و پا و همچنین کف دستانشان را با پودر گیاهی که حنا نام دارد، قرمز می‌کنند... خانم‌ها دور چشمان و ابروان خود را با سرمه سیاه می‌کنند و بدین وسیله به درستی و زیبایی طبیعی آن می‌افزایند. زنان ایرانی هم مانند زنان اروپایی، انواع و اقسام وسایل آرایش را برای حفظ طراوت جوانی و پوستشان به کار می‌برند» (بروگش، ۱۳۷۴: ۱۴۵-۱۴۶).

۵-۴. شکار

شکار حیوانات گوناگون، از زمان‌های کهن، از علاقه‌ها و تفریحات شاهان ایرانی و عامه مردم بوده‌است. بروگش در چند جا از سفرنامه‌های خود علاقه ناصرالدین شاه را به شکار بیان می‌کند: «شاه تقریباً هر هفته، در صورتی که هوا مناسب باشد، به قصد شکار با خدم و حشم

زیاد از ارک خارج شده و از میدان توپخانه می‌گذرد و در دوشان‌تپه مستقر می‌شود و از آن‌جا برای شکار به درهٔ لار یا به جاجرود که در نزدیکی دماوند قرار دارد، می‌رود» (همان: ۱۱۱).

او شکار را ورزشی می‌داند که در ایران طرفداران زیادی دارد و قوش و یک تازی خوب از وسایل ضروری آن است. بروگش در کنار اشاره به تشکیلات مفصل شکار در دربار ایران (ر.ک: همان: ۱۱۲)؛ به برخی از سنن شکار در نزد ایرانیان نیز اشاره می‌کند. او شگرد منحصر به فرد ایرانیان در شکار گورخر را چنین وصف می‌کند: «ایرانیان گورخر را که در گله‌های صدتایی در کویر زندگی می‌کند، به شیوهٔ خاصی شکار می‌کنند. تعداد زیادی شکارچی که همگی سوار بر اسبند به شکار می‌روند، بعد از اطلاع از وجود گور در منطقه، این عده به چهار یا پنج یا شاید هم به گروه‌های بیشتری تقسیم می‌شوند، و در فواصل معینی، در پشت تپه‌ها موضع می‌گیرند. سپس فرار گورها و تعقیب آن‌ها توسط گروه نخستین آغاز می‌شود، بعد نوبت به گروه دوم و سپس گروه سوم می‌رسد کار به همین ترتیب ادامه می‌یابد تا این که گورها آن‌قدر خسته و بی‌رمق می‌شوند که از فرط خستگی بر زمین می‌افتند و بدون هیچ زحمتی صید و یا با کمند گرفته می‌شوند» (همان: ۱۱۳).

در سفرنامهٔ نخست بروگش سنت استفادهٔ ایرانیان، به‌ویژه اشراف، از باز شکاری دست‌آموز هنگام صید، نیز انعکاس یافته‌است (ر.ک: بروگش، ۱۳۸۹: ۱۲۱).

۶-۴. جشن‌ها و شادمانی‌ها

فرهنگ ایرانی در آمیخته با جشن و شادمانی است. جشن‌های متعدد ایران باستان که هنوز برخی از آن‌ها پابرجاست و اعیاد متنوع اسلامی، نشانگر جایگاه مهم جشن و شادمانی و سرور در زندگی و فرهنگ ایرانیان است. بروگش در سفرنامه‌های خود پیرامون نوروز که جشن ملی ایرانیان است، به‌طور مفصل سخن گفته‌است. بروگش «نوروز» را برای ایرانیان کلمه‌ای سحرآمیز و معجزه‌آسا می‌داند که «با شنیدن آن، قلب همه می‌تپد و چهرهٔ همه، خندان می‌شود

و به یاد آن و به امید نوروز آینده که روزگار بهتری داشته‌باشند، تمام گرفتاری‌ها و مشکلات کنونی خود را تحمل می‌کنند و تمام سال را در آرزوی رسیدن به نوروز هستند» (همان: ۶۱۹).
بروگش رسم نوروزی عیدی دادن و عیدی گرفتن را در گزارش‌های خود آورده‌است: «روز عید، کودکان از بزرگ‌ترها انتظار دارند که عیدی بگیرند، از این رو دوست از دوست، همسایه از همسایه، فقرا از اغنیا، نوکران از ارباب‌ها، مقامات دولتی از رؤسا و وزیران و درباریان از شاه، خلاصه همه از یکدیگر انتظار دریافت عیدی دارند» (همان: ۶۲۱).

نظافت قبل از عید و نونواری و روبوسی با همدیگر بعد از تحویل سال نیز از نگاه بروگش به دور نمانده‌است: «در ایام عید، دیدن مردمی که با لباس‌های نو و تمیز در کوچه‌ها و خیابان‌ها رفت و آمد می‌کنند، و برای دید و بازدید نزد یکدیگر می‌روند جالب و تماشایی است؛ آشنایان وقتی در کوچه به هم می‌رسند روبوسی می‌کنند و تبریک می‌گویند. قبل از تحویل سال، تمام ایرانی‌ها به حمام می‌روند تا چرک و کثافت بدن را همراه بدی‌های سال از خود دور کنند و پاک و منزه قدم در آستانه سال نو بگذارند، بدین امید که بر آن‌ها مبارک و میمون باشد» (همان).

جشن نوروز در دربار ناصرالدین شاه نیز با آداب و مناسک خاصی برگزار می‌شده، که بروگش در سفرنامه‌های خود آن را مفصل شرح داده‌است (ر.ک: بروگش، ۱۳۷۴: ۱۵۵؛ بروگش، ۱۳۸۹: ۶۲۱-۶۲۵).

در کنار نوروز اعیاد اسلامی که در عصر قاجار برگزار می‌شده، نیز در سفرنامه‌های بروگش آمده‌است. یکی از این اعیاد، عید قربان است: «ایرانی‌ها عید قربان را مراسمی می‌دانند که باید در آن شادی کرد، لباس نو پوشید و هدایایی به‌عنوان عیدی به اشخاص داد و گرفت» (همان: ۲۱۸). در عید قربان «کسانی که استطاعت مالی دارند هر یک به فراخور حال خود از یک تا چند گوسفند قربانی می‌کنند و گوشت آن را بین فقرا تقسیم می‌نمایند. شاه

ایران یک شتر قربانی می کند که یکی از شاهزادگان یا یکی از اعضای خانواده (دایی بزرگ شاه)، نخستین ضربه نیزه را در گردن شتر فرو می برد. بنا بر یک رسم قدیمی، هر یک از اعضاء بدن شتر قربانی شده را به یکی از اصناف تهران می دهند. چند روز قبل از عید قربان، شتری را که برای قربان تخصیص یافته با شال، و پارچه های قیمتی دیگر تزئین می کنند و با تشریفات خاصی در محله های مختلف شهر می گردانند و این در حالی است که یک اسب کوچک (یابو) و موزیکانچیان وی را همراهی می نمایند. این دار و دسته در مقابل منازل اعیان و صاحبان مشاغل مهم و همچنین در مقابل خانه سفرای خارجی توقف می کنند و کسانی که شتر قربانی را می گردانند، از صاحب خانه چند تومان یا چند سکه طلا انعام می گیرند» (بروگش، ۱۳۷۴: ۱۵۴-۱۵۵).

عید غدیر از دیگر اعیاد اسلامی ایرانیان است که بروگش آداب برگزاری آن را در عصر قاجار، بیان کرده و به رسم خواندن صیغه برادری در این روز اشاره نموده است (ر.ک: بروگش، ۱۳۸۹: ۲۱۹). از دیگر اعیاد و جشن های اسلامی مرسوم در عصر قاجار که بروگش در سفرنامه های خود از آن ها یاد کرده، میلاد حضرت علی (ع)، میلاد پیامبر (ص)، عید فطر و جشنی است که بنا به گفته بروگش ناصرالدین شاه به افتخار امام دوازدهم (عج) به جشن های اسلامی افزوده است (ر.ک: بروگش، ۱۳۷۴: ۱۵۵؛ بروگش، ۱۳۸۹: ۵۷۴-۵۷۵). بروگش همچنین اشاره می کند که روز تولد ناصرالدین شاه در تقویم ایران یکی از اعیاد رسمی به شمار می آید و آن را جشن می گیرند (ر.ک: بروگش، ۱۳۷۴: ۱۵۵-۱۵۶؛ بروگش، ۱۳۸۹: ۲۵۷-۲۶۰).

۷-۴. آیین سوگواری محرم

محرم بزرگ ترین سوگواری ایرانیان است که هر سال در عزای امام حسین (ع) و یارانش برگزار می شود. مراسم محرم در عصر قاجار تشریفات خاص خود را داشته که بروگش توصیفات مفصل پیرامون آن ارائه کرده است. او حال و هوای شهرها و دهات ایران را برای استقبال از محرم این گونه وصف می کند: «در کلیه دهات و شهرها، مردم خود را برای

برپاداشتن مراسم عزاداری و تعزیه‌خوانی آماده می‌کردند، دیوارهای مساجد و تکیه‌ها را با پارچه‌های سیاه می‌پوشاندند و سقف آن‌ها را چادر می‌زدند و پرچم‌های سیاه و علم و کتل و آینه و چراغ به در و دیوار تکایا می‌آویختند و با فرش کردن حجره‌های اطراف، آن‌ها را نیز برای نشستن میهمانان و مقاماتی که به آن‌جا می‌آمدند آماده می‌کردند. کلاه‌خودهای قدیمی، زره، شمشیر و گرز و سایر ادوات و وسایل حرب زمان‌های گذشته بر دیوار تکایا مشاهده می‌شدند که مخصوصاً از نظر خارجی‌ها خیلی جالب و تماشایی بودند. در هر تکیه و مسجد یک آبدارخانه هم درست شده بود تا به میهمانان، چای، شربت، و قلیان بدهد» (همان: ۲۲۰-۲۲۱).

بروگش روز عاشورا همراه دیگر اعضای سفارت به دعوت ناصرالدین شاه در مراسم تعزیه کاخ نیاوران (صاحبقرانیه)، حضور داشته و شمه‌ای از شرح سینه‌زنی عزاداران حسینی به روایت او، چنین است: «جلوی ساختمان یک دسته از افراد ایل قاجار که از اقوام و خویشان شاه بودند پای برهنه ایستاده بودند و سینه می‌زدند. ریش سفیدی از قاجار که در وسط ایستاده بود برای آن‌ها نوحه می‌خواند و دیگران گفته‌های او را به‌طور دسته‌جمعی تکرار می‌کردند و به سینه خود می‌کوبیدند. سینه‌زنی اصولاً یکی از معمول‌ترین مراسم عزاداری در ایران است و بیشتر دستجات آن‌قدر با دو دست بر سینه می‌زنند که پوست آن کنده شود» (همان: ۲۲۴).

۸-۴. آیین ازدواج و عروسی

ازدواج، سنتی کهن و مسئله‌ای مهم در زندگی و فرهنگ ایرانیان است. بروگش در سفرنامه‌های خود برخی مسائل جنبی ازدواج در جامعه و فرهنگ ایرانی را مطرح می‌کند. او می‌گوید: «مردان ایران طبق قانون شرع اجازه دارند چهار زن عقدی و تعداد متعددی نیز به‌عنوان صیغه داشته‌باشند. عقد ازدواج دائم با چهار زن برای تمام مدت عمر است مگر آن‌که

مرد، زن را طلاق دهد. ولی از حق داشتن چند زن و تشکیل حرمسرا در ایران فقط پولداران و ثروتمندان استفاده می‌کنند» (همان: ۲۰۰).

بروگش در سفرنامه نخست خود جشن عروسی پسر حاکم تهران را که طبق رسوم معمول ایران برگزار شده است، توصیف می‌کند. گوشه‌ای از این توصیف مربوط به نمایش روحی است که در عروسی‌ها و دیگر مراسم شادی ایرانیان عصر قاجار اجرا می‌شده است: «در وسط حیاط با گذاشتن تخته‌ای روی حوض، یک سینه به وجود آورده بودند که از همه طرف دیده می‌شد. در آنجا رقص‌هایی که لباس زنانه بر تن داشتند و آرایش کرده بودند و چند کودک که خود را به صورت بزرگ‌ترها در آورده بودند، می‌رقصیدند و با رقص‌های ایرانی تماشاچیان و میهمانان را سرگرم می‌کردند. رقصان زلف‌های مصنوعی و کلاه‌گیس‌های بلند بر سر گذاشته بودند ولی نقش زنان را نمی‌توانستند بازی کنند و حرکات آن‌ها با خنده‌های بلند حضار مواجه می‌شد. کسانی که در این حیاط حضور داشتند همه مرد بودند و زنان از بالای بام خانه داخل حیاط و رقص مطرب‌ها را تماشا می‌کردند» (همان: ۲۰۲-۲۰۳).

۹-۴. آیین مرگ

مرگ در فرهنگ ایرانی آیین ویژه‌ای دارد. در گزارش‌های بروگش مناسک مرگ در میان ایرانیان به خوبی منعکس شده است: «در بین ایرانیان وقتی شخصی در حال مرگ است، او را رو به قبله دراز می‌کنند. و از وی می‌خواهند که جمله زیر را بگوید «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله و اشهد ان علی ولی الله»، اگر وی دیگر قادر به ادای این جمله نباشد کسانی که در اتاق حضور دارند به جای او این جمله را بر زبان می‌آورند. بعد از آن که شخص بیمار جان سپرد، اقوام و نزدیکانش مرده‌شورها را فرامی‌خوانند و زنان با صدای بلند به گریه و شیون می‌پردازند. جنازه را روی تابوتی چوبی گذاشته و آن را به حمام یا مرده‌شوی‌خانه می‌برند. مرده‌شورها طبق احکام مذهبی کار شست‌وشوی را انجام می‌دهند؛ نخست جنازه را با آب می‌شویند بار دوم با آب و سدر و بار سوم با مخلوطی از کافور؛ بعد قسمت‌هایی از بدن را با کافور خالص می‌پوشانند و جنازه را در کفن می‌پیچند و بعد از

خواندن دعای مختصری جنازه را به سوی گورستان حمل می‌کنند و همان روز آن را به خاک می‌سپارند. کمک در حمل تابوت فرد مسلمان از نظر شرع ثواب دارد. اگر قرار باشد که جنازه متوفا را در یکی از شهرهای مقدس چون قم، مشهد، کربلا یا نجف دفن کنند جنازه را تا هنگام حرکت کاروان‌های حمل جنازه، در سرداب یکی از مساجد یا یکی از امامزاده‌ها به امانت می‌گذارند. بعد از تدفین، روحانیون تا سه روز برای آرامش روح متوفا آیات قرآن و دعاهای مخصوصی می‌خوانند. در خلال این سه روز نزدیکان متوفا از دوستان و آشنایان که برای گفتن تسلیت به بازماندگان به خانه‌شان می‌آیند پذیرایی می‌کنند و مراجعین نیز با گفتن جملاتی کوتاه و تسلی‌بخش همراه با آیاتی از قرآن به آنان دلداری می‌دهند» (بروگش، ۱۳۷۴: ۱۴۸).

بروگش در سفرنامه نخست خود، دو بار مراسم تشییع جنازه ایرانیان را که خود شاهد آن بوده، شرح داده است (ر.ک: بروگش، ۱۳۸۹: ۵۰۰-۵۰۱ و ۵۹۲).

توجه بروگش به گورستان‌های شهرها و روستاهای گوناگون ایران و دقت او بر نقش و نگار مزارها، گواه کنجکاوی این سیاح آلمانی است. برای مثال استفاده از شیر سنگی به عنوان سنگ مزار که هنوز هم در برخی مناطق ایران رواج دارد، توجه بروگش را به خود جلب کرده است. او در بازدید از گورستان گلپایگان می‌گوید: «سنگ‌های زیبا و عقیقی روی قبرهای آن قرار داشت و از همه آن‌ها جالب‌تر دو شیر، از سنگ گرانبه بود که سنگ دو قبر را تشکیل می‌داد. در گورستان‌های قدیمی ایران معمولاً از این مجسمه‌های شیر به جای سنگ قبر استفاده می‌کردند» (همان: ۳۴۷).

بروگش نوشته‌های روی سنگ‌قبرهای ایرانیان را نشانگر روحیه شاعرانه و خیال‌انگیز ایرانیان می‌داند و معتقد است بعضی از این نوشته‌ها به اندازه‌ای لطیف و مؤثر است که واقعاً انسان را دگرگون می‌کند (همان: ۳۵۹).

۱۰-۴. آداب و عادات غذا خوردن

بروگش در گوشه‌هایی از سفرنامه‌های خود، مطالبی در وصف فرهنگ غذایی ایرانیان عصر ناصرالدین شاه آورده است. این مطالب به‌طور کلی آداب غذا خوردن ایرانی‌ها و غذاهای مورد علاقه آنان را نشان می‌دهد. به گفته بروگش: «ایرانیان معمولاً روزی دو بار غذا می‌خورند، به غذای ظهر «ناهار» و به غذای شب «شام» می‌گویند. بین ساعت چهار تا پنج بعد از ظهر هم غذای مختصری صرف می‌شود که آن را «عصرانه» می‌نامند و تشکیل می‌شود از چای که معمولاً چند قطره آب‌لیمو در آن می‌ریزند، نان شیرینی، میوه و غیره» (بروگش، ۱۳۷۴: ۱۴۷).

بروگش می‌گوید: ایرانیان «هنگام صرف غذا صحبت نمی‌کنند و مدت زیادی بر سر سفره نمی‌نشینند» (همان: ۴۷). این سفرنامه‌نویس آلمانی نکات دیگری از طرز تناول غذا در ایران را مطرح می‌کند: «ایرانیان بر خلاف اروپاییان برای صرف غذا نیاز به میز بلندی ندارند. آنان سفره بزرگی روی زمین می‌گسترانند و غذاها را روی آن می‌چینند و به شیوه سایر مشرق‌زمینیان نشسته و با دست غذا می‌خورند و از کارد و چنگال ما اروپاییان استفاده نمی‌کنند ایرانی‌ها غذاها را با دست راست لقمه کرده و در دهان می‌گذارند. قبل و بعد از صرف غذا دست و دهان خود را با آب می‌شویند» (همان: ۱۴۷).

بروگش به غذاهای مورد علاقه ایرانیان نیز اشاره می‌کند: «یکی از غذاهای مورد علاقه ایرانیان آش است که انواع گوناگونی دارد (گاهی اوقات برای نامیدن آن از واژه بیگانه سوپ استفاده می‌کنند)، چلو غذای دیگری است که با برنج و سبزیجات تهیه می‌شود یکی دیگر از غذاهای مورد علاقه ایرانیان پلو با گوشت کباب شده بره است، گوشت آن را برای کباب کردن به سیخ می‌کشند» (همان).

۱۱-۴. آداب مهمانی و مهمان‌نوازی

مهمانی جزء جدایی‌ناپذیر فرهنگ ایرانی است و ایرانیان همواره به مهمان‌نوازی شهره بوده‌اند. آداب مهمانی و مهمان‌نوازی ایرانیان دوره قاجار، در گزارش‌های سفرهای بروگش به ایران،

نمود چشم گیری دارد. بروگش پیرامون آداب مهمانی ایرانیان می نویسد: در ایران «ادب حکم می کند که بدون کسب اجازه قبلی به دیدار کسی نرفت، می بایست نخست به وسیله نامه یا فرستادن خدمتکار روز و ساعت ملاقات را تعیین کرد. صاحب خانه در مقابل در ورودی به استقبال میهمان می شتابد و او را در بهترین مکان اتاق پذیرایش جای می دهد، با چای و شیرینی از وی پذیرایی می کند و در پایان ملاقات فنجان قهوه به میهمان تعارف می شود و این علامت پایان ملاقات است و نشان می دهد که میزبان بیش از این مایل به تصدیق اوقات میهمان نیست. قلیان را در صورتی که میهمان بر خلاف سنت رایج در کشور، با خودش نیاورده باشد، نخست به وی تعارف می کنند او معمولاً فقط دو یا سه پک طولانی به آن می زند و سپس دوباره آن را به میزبان یا به یکی از میهمانان تعارف می کند. احیاناً اگر افراد متعددی در مجلس حضور داشته باشند پذیرایی بنا به تشخیص خدمتکار یا صاحب خانه، به ترتیب از افراد مهم تر و مسن تر آغاز می شود و به همان ترتیب ادامه می یابد تا به کم اهمیت ترین شخص حاضر در مجلس برسد. قبل از برخاستن و ترک مجلس باید با جملات مؤدبانه از میزبان اجازه مرخصی گرفت» (همان: ۱۲۷).

بروگش و همراهانش در سفر به مناطق مختلف ایران، همواره با استقبال و مهمان نوازی گرم ایرانیان روبه رو بوده اند. در سراسر سفرنامه های بروگش به این مسئله اشاره شده است. بروگش مراسم استقبال اهالی دهکده «ایراندبیل» (در راه جلفا به تبریز) را که با رسم کهن قربانی کردن جلوی پای مهمان، از او و همراهانش استقبال کرده اند، این گونه شرح می دهد: «مردم این ده هم ده نفر از ریش سفیدهای خود را برای استقبال فرستاده بودند، یکی از آنها که کدخدای ده به نظر می رسید گوسفندی را در وسط جاده خوابانیده بود و در انتظار رسیدن ما به سر می برد و تا از دور کاروان را مشاهده کرد کارد را به گردن گوسفند گذاشت و سر آن حیوان را با یک حرکت کارد برید و جلوی ما انداخت و اسب های ما از روی خون حیوان

گذشتند. از رسوم قدیمی ایران همین قربانی کردن حیوان در جلوی پای کسانی است که از راه می‌رسند و معنی و مفهوم آن هم این است که ما حاضریم خون خود را هم در راه خدمت نثار کنیم» (بروگش، ۱۳۸۹: ۱۳۰).

بروگش همچنین به هدایا و پیشکش‌هایی که در این روستا به آنان می‌دهند، اشاره می‌کند. مهم‌ترین این هدایا کله‌قند، چای و شیرینی مخصوص ایرانی است که در اغلب مناطق دیگر ایران هم همین هدایا به هیئت سفارت پروس تقدیم می‌شود: «در موقع ورود به اتاق یک هدیه یا پیشکش را آوردند و به ما تقدیم کردند. این جزو رسوم ایرانی‌ها است و هنگام اقامت در ایران هر وقت که به جای تازه‌ای قدم می‌گذاشتیم با این نوع پیشکش مواجه می‌شدیم. این بار پیشکش را شاهزاده حاکم مرند فرستاده بود، چند کله‌قند که آن‌ها را در کاغذهای آبی‌رنگی پیچیده بودند و مارک بمبئی روی آن‌ها دیده می‌شد، چهار بسته چای سیلان، دوازده بسته شیرینی مخصوص ایرانی و چهار بطری آب‌لیمو را در یک سینی و مجمعه بزرگ چوبی قرار داده بودند و شاهزاده آن‌ها را به رسم هدیه و خوش آمد به سفیر تقدیم کرد» (همان).

۱۲-۴. زبان و ادبیات عامه

بخش گسترده‌ای از فرهنگ عامه ایرانی، به زبان و ادبیات عامه (شفاهی) اختصاص دارد. بروگش در حین سفرهای خود به گوشه و کنار ایران، به زبان و ادب عامه ایرانی توجه خاصی داشته و جلوه‌هایی از آن را در گزارش‌های خود آورده است. او مطالبی در شرح باورهای اسطوره‌ای ایرانیان به اسطوره‌هایی مانند هوشنگ، جمشید، کاوه، فریدون و شاهان کیانی بیان کرده است (ر.ک: بروگش، ۱۳۷۴: ۱۷۸-۱۸۷). بروگش به هنگام صعود به قلعه دماوند معروف‌ترین افسانه کوه دماوند را که در شاهنامه فردوسی آمده است و آن را تبعیدگاه ضحاک می‌داند، مطرح می‌کند. او پس از شرح ماجرا و فرجام ضحاک، می‌گوید: «افسانه ضحاک و کوه دماوند به قدری در ایران ریشه دوانیده است که هنوز مردم شهر دماوند مراسمی را به یادبود روز شکست ضحاک برپا می‌کنند. بدین ترتیب که در شهر دماوند در اواخر ماه اوت مردم سوار بر اسب و قاطر، به تاخت و تاز در اطراف می‌پردازند و شب هنگام

به یاد آتشی که فریدون پس از زندانی کردن ضحاک در قلعه دماوند برافروخت در پشت‌بام خانه‌ها آتش می‌افروزند» (بروگش، ۱۳۸۹: ۲۴۵).

بروگش در خلال سفرنامه دوم خود، افسانه‌ای ایرانی را که درباره آغاز فصل بهار پس از شش روز سرد، است؛ نقل می‌کند: «در سرزمین آفتاب افسانه‌ای در این مورد وجود دارد. می‌گویند زمانی هفت پسر بوده‌اند که پیرزنی برایشان کار می‌کرده‌است. آنان قصد داشتند هر طور شده خود را از شر پیرزن خلاص کنند. چون آن سال سال سردی بوده‌است تصمیم می‌گیرند که پیرزن عجزه را روی پشت‌بام خانه برده و به او دستور می‌دهند شب و روز آن‌جا بماند تا این‌که از سرما بمیرد. اتفاقاً روی پشت‌بام سنگ بزرگی بوده‌است که پیرزن برای گرم کردن خود آن را بلند می‌کرده و با آن از این سو به آن سو می‌رفته‌است. هفت پسر از این حيله آگاه می‌شوند و سنگ را از روی پشت‌بام پایین می‌اندازند و پیرزن سرانجام روز هفتم در اثر سرما می‌میرد. از آن موقع به بعد این شش روز را شش روز «سرما پیرزن» می‌نامند» (بروگش، ۱۳۷۴: ۱۱۷-۱۱۸).

علاوه بر این‌ها، بروگش در سفرنامه‌های خود قصه‌های عامیانه ایرانی دیگری نیز آورده‌است. دو مورد از این قصه‌ها، داستان‌هایی درباره وجه تسمیه پل‌های «قلعه دختر» (واقع بر رودخانه قزل‌اوزن) و «پل دلاک» (واقع در راه قم به تهران) است که اهالی آن مناطق ساخته‌اند (ر.ک: بروگش، ۱۳۸۹: ۱۵۰؛ ۵۴۰-۵۴۱). داستان مربوط به وجه تسمیه واژه «خریزه» و نیز داستان و افسانه‌ای که از بهرام گور نقل کرده‌اند و مربوط به مثل «کار نیکو کردن از پُر کردن است»، از دیگر موارد این قصه‌هاست (ر.ک: همان: ۲۸۰-۲۸۲؛ ۴۹۲-۴۹۳). همچنین بروگش هنگامی که از بددهانی و زخم‌زبان همدانی‌ها صحبت می‌کند، داستان ابریشم‌باف همدانی و شاه‌عباس را که درویشی در اصفهان برای او تعریف کرده‌است، نقل می‌کند (ر.ک: همان: ۳۰۳).

مَثَل‌ها و کنایات و اصطلاحات عامیانهٔ زبان فارسی که از ارکان ادب عامه است، از نگاه کنجکاو بروگش به دور نمانده‌است. از نظر بروگش «زبان فارسی از حیث امثال و حکم، پند و اندرز و ضرب‌المثل‌های عامیانه و گفته‌های حکیمانه بسیار غنی است و این خود از سطح بالای هوشمندی ایرانی حکایت می‌کند» (بروگش، ۱۳۷۴: ۱۲۸ - ۱۲۹). بروگش علاوه بر این که در سفرنامهٔ دوم خود، ۶۵ مَثَل، حکمت، کنایه و اصطلاح عامیانهٔ فارسی را که خود جمع‌آوری کرده، آورده‌است، در لابه‌لای گزارش‌ها سفر خود برای اثبات و تأثیرگذاری بیشتر سخنانش، گاه از مَثَل‌ها و اصطلاحات عامیانهٔ فارسی استفاده می‌کند که نشان دهندهٔ آشنایی عمیق او با این جلوهٔ فرهنگ عامهٔ ایرانی است. برای مثال بروگش در هنگام حرکت از همدان در حالی که مانند بیشتر اعضای سفارت در اثر پذیرایی مفصل ایرانیان و پُرخوری به ناراحتی معده دچار شده‌است، می‌گوید: «در حالی که من و بیشتر از اعضای سفارت از ناراحتی معده رنج می‌بردیم و در آستانهٔ حرکت از همدان به صحت این ضرب‌المثل ایرانی پی بردیم که «گاه از خودت نیست، کاهدان که از خودت است»» (بروگش، ۱۳۸۹: ۳۱۹).

در سفرنامهٔ نخست بروگش از تصنیف‌های ایرانی نیز یاد شده‌است. بر اساس این گزارش «ایرانی‌ها دارای تصنیف‌هایی هستند که همهٔ مردم آن‌ها را می‌دانند و در کوچه و بازار زمزمه می‌کنند. این تصانیف که با آهنگ ضربی خوانده و نواخته می‌شود از آثار «فولکلوریک» ایران به شمار می‌روند و البته در محافل طبقات پایین بیشتر رواج دارد و مطرب‌های طبقات پایین یا به اصطلاح یکی از دوستان ایرانی من «لجاره‌ها» بیشتر آن‌ها را می‌خوانند» (همان: ۳۱۷).

بروگش تصنیف معروف «کردستانی» را یکی از این قبیل تصانیف می‌داند که بعضی کلمات کردی نیز در آن وارد شده و مردم در سر هر کوچه و بازار آن را می‌خوانند. بروگش بندی از این تصنیف را که یادداشت کرده، در گزارش خود آورده‌است: «تو کردستانی پا شو. بیا/ من کردستانی: لمه/ لبت ببوسم، بشکن بیا./ ای یار جانی، لمه/ دل من و دل تو/ یک جفت لیمو مال تو!» (همان). در خلال سفرنامه‌های بروگش به برخی لهجه‌ها و زبان‌های ایرانی نیز

اشاره شده و اطلاعات مختصری درباره آن‌ها آمده است (ر.ک: بروگش، ۱۳۷۴: ۱۲۴؛ بروگش، ۱۳۸۹: ۲۸۴-۲۸۵).

۱۳-۴. بناها و مکان‌های عامیانه

بناها و مکان‌های عامیانه در سفرنامه‌های بروگش جایگاه خاصی دارند. از جمله این بناها که بروگش در اصفهان دیده و به وصف آن‌ها پرداخته، سقاخانه و جایگاه مؤذن است: در اصفهان «دو نوع بنا که معماریشان با سایر بناها تضاد آشکاری دارد، جلب توجه می‌کند یکی از آن‌ها بنای جالب و کوچکی است شبیه پاپیون که در آن‌جا اذان می‌دهند و معمولاً آن را روی سقف مساجد و مدارس، به‌ویژه بالای سر در اصلی آن‌ها، می‌سازند و از چهار ستون چوبین و سقفی چینی تشکیل می‌شود و دیگر موسوم به سقاخانه یا مخزن آب آشامیدنی است که شبیه صندوق چهارگوش بزرگی است که به دورش نرده‌ای مشبک تعبیه شده و بر پایه‌ای سنگی استوار گردیده است. سوراخ کوچکی در وسط نرده وجود دارد که از آن شخص می‌تواند به وسیله پیاله‌ای که به زنجیری متصل است از مخزن آبی که در وسط آن است آب بردارد و بیاشامد. سقاخانه که شبیه «سبیل» یا چشمه‌های عمومی شهرهای عربی است در اکثر خیابان‌ها و بازارهای اصفهان به چشم می‌خورد» (بروگش، ۱۳۷۴: ۲۰۶-۲۰۷).

در سفرنامه بروگش توضیحاتی درباره «تکیه» به‌عنوان بنایی عامه که محل برگزاری نمایشات مذهبی (تعزیه‌خوانی) ماه محرم در عصر قاجار بوده، آمده است: «این بنا را با آجر ساخته و قسمت‌های درونیش را با کاشی‌های لعابی آبی‌رنگ پوشانده‌اند. اما کاشی‌کاری‌ها رنگارنگ و تزئینات زیبای حدود شصت غرفه را که در سه ردیف روی هم ساخته شده به نمای درونی «تکیه» چهره زیبایی داده است. در کنار در ورودی اصلی، سکوی مرمرینی قرار دارد که مختص ملای دربار است که قبل از آغاز نمایشات از بالای آن به سخنرانی مذهبی می‌پردازد و ذهن حاضران را آماده می‌کند. در وسط محوطه صّفه گردی به چشم می‌خورد

که نمایشات روی آن برگزار می‌شود. نور هزاران شمع که در چهل چراغ‌ها و دیوارکوب‌ها و جارهای متعدد قرار دارند و همچنین نور چراغ‌های الکتریکی که روی صفت نصب شده‌است، صحنه نمایش و جایگاه تماشاچیان را که گنجایش تقریباً شش هزار نفر را دارد کاملاً روشن می‌سازد» (همان: ۱۰۵).

بروگش به قهوه‌خانه هم که مکانی عمومی در عصر قاجار بوده‌است، اشاره می‌کند: «در بازار قهوه‌خانه هم یافت می‌شود. از پشت درهای باز قهوه‌خانه مشتریان را می‌بینم که روی نیمکت‌ها و صندلی‌های چوبی نشسته و چای می‌نوشند. قهوه‌چی چای را در سماور روسی و با رعایت تمام ریزه‌کاری‌های لازم آماده می‌کند. قهوه چندان مورد علاقه نیست، اما تریاک به اشکال گوناگون و به صورت حب‌های گرد، البته در صورت تقاضای مشتری، توسط قهوه‌چی به وی داده می‌شود. قهوه‌خانه‌ها را با گل و گیاه و چراغ‌های رنگارنگ بلورین که آویزهای زیبایی دارند تزئین می‌کنند. دیوارهایشان را با تصاویر زنان بی‌حجاب و عشاق زیارو و خوانندگان و می‌خوارانی که روی زمین لم داده‌اند می‌پوشاند. قناری‌ها و مرغان عشق رنگارنگ درون قفس‌هایشان نغمه‌سرایی می‌کنند، خلاصه در قهوه‌خانه‌های ایران، همه چیز از عشق و صفا صحبت می‌کند» (همان: ۹۸-۹۹).

حمام و استحمام ایرانی نیز توجه بروگش را به خود جلب کرده‌است. او استحمام در حمام محله جلفای اصفهان را چنین وصف می‌کند: «حمام جلفا که برای استحمام به آن‌جا دعوت شده بودیم مشتمل بر چند اتاق می‌شد و همه این اتاق‌ها از اتاق نیمه‌گرم لباس‌کن تا فضای گرم داخل حمام بسیار تمیز بودند، لوازم حمام نیز از انواع درجه یک به شمار می‌رفتند و به دستور اسقف آن‌ها را که شامل قالیچه زیر پا، حوله، قطیفه، روغن و گلاب بود برای ما تهیه کرده و آورده بودند، متأسفانه از نظر مقدار آب در حمام، مزیقه وجود داشت ولی گرمای آن کاملاً خوب و مطبوع بود و انسان را سر حال می‌آورد، کار مهمی که کارگران حمام می‌کردند مشت و مال و ماساژ بدن بدون صابون بود، ولی من ترجیح دادم که این ماساژ به وسیله کیسه حمام انجام شود، برای این ماساژها ناچار بودیم روی تخت‌های مرطوبی دراز

بکشیم، بعد آب روی ما ریخته و بدنمان را خشک می کردند و مقداری گلاب به سر و رویمان می ریختند» (بروگش، ۱۳۸۹: ۳۸۲).

کاروانسراها، بازارها و آب انبارها از دیگر بناهای عامیانه ای است که در سفرنگاره های بروگش توصیفات ارزشمندی درباره آن‌ها مشاهده می شود (برای مثال، ر.ک: بروگش، ۱۳۷۴: ۷۵؛ ۹۶؛ ۱۹۸ و ۲۰۲؛ بروگش، ۱۳۸۹: ۳۰۹ و ۴۱۸-۴۱۹).

۱۴-۴. هنرهای عامیانه و صنایع دستی

تعزیه به عنوان مهم ترین هنر مردمی عصر قاجار بسیار مورد توجه بروگش بوده و شرح مفصل آن را که خود نیز از نزدیک شاهدش بوده، در سفرنامه هایش آورده است. تصویرسازی بروگش در توصیف نمایش تعزیه به قدری زنده و گیرا و مفصل است که آن را پیش چشم خواننده مجسم می کند (ر.ک: همان: ۲۲۰-۲۲۸). در بخشی از توصیفات بروگش درباره تعزیه آمده است: «نمایش اصلی حدود ساعت نه، بلافاصله بعد از ورود شاه، آغاز می شود. هنرپیشگان لباس های رنگارنگی به تن می کنند و سخنانی را که باید روی صحنه ادا کنند، از روی کاغذهای بلندی که در دست گرفته اند می خوانند. معمولاً صحنه آرایبی و دکور خاصی وجود ندارد، بلکه بیشتر می کوشند صحنه را برای تماشاچیان توصیف کنند. گاهی اوقات مثلاً شن معروف کویر است و تعدادی شاخه درخت یا چند گلدان می تواند نشانگر جنگل و یا یک باغ باشد. نخست سربازان پیاده و سپس دسته موزیک که به آن‌ها موزیکانچی می گویند با پرچم هایشان به دور صحنه می گردند و سپس نوبت فیل‌ها، شترها، اسب‌ها و قاطرها می رسد و حتی کالسکه‌های سلطنتی نیز با چرخیدن به دور صحنه به شکوه و جلال این مراسم می افزایند» (بروگش، ۱۳۷۴: ۱۰۵-۱۰۶).

وصف هنر رقص ایرانی نیز در سفرنامه نخست بروگش دیده می شود. بروگش رقص یک دسته محلی را که در همدان مشاهده کرده است، این گونه بیان می کند: «با اشاره سردسته،

رقص شروع شد، ارکستر آهنگی را که به نام ضربی بود، می نواخت و با دست زدن و بشکن همراهی می شد. یکی از آن‌هایی که بشکن می زد، آواز مناسبی را با همان آهنگ می خواند، رقصه‌ها یا به عبارت دیگر رقص‌ها دست‌های خود را به حرکت درآورده و زنگ‌هایی را که به انگشتان خود بسته بودند به هم می زدند و صدایی هماهنگ با ارکستر درمی آوردند و با پای برهنه جلو و عقب می رفتند و بدن خود را با مهارت در تمام جهات به حرکت درمی آوردند. رقص آن‌ها بسیار ملایم و دلپذیر بود و حکایت از ذوق سلیم و آرامش روحی ایرانیان می کرد. هر یک از رقصان دو پارچه شال سفیدرنگ را در هوا می چرخاندند، و دقایقی هم دو سر آن‌ها را گرفته و مقابل صورت می آوردند و از بالای پارچه‌ها با آهنگ موسیقی چشم و ابرو می انداختند. به طور کلی رقص‌های ایرانی شاد، شهبوانی و ملایم بود» (بروگش، ۱۳۸۹: ۳۱۶).

بروگش پیرامون هنر عامیانه نقالی نیز توضیحاتی جالب توجهی ارائه کرده است. (ر.ک: همان: ۷۱۸).

در سفرنامه‌های بروگش، در کنار هنرهای عامه ایرانی، بارها از صنایع دستی مناطق مختلف نیز یاد شده است. بروگش دربارهٔ منبت کاری‌های آواده می گوید: «آواده به خاطر ساخت اشیای چوبین شهرت زیادی دارد. صنعتگران و هنرمندان این شهر با مهارتی باورنکردنی از چوب درخت گلابی انواع و اقسام اشیای چوبی را با منبت کاری‌های زیبا می سازند. از جمله این کارها جعبه‌های مختلف، قلمدان، قاب آینه و قاشق است و جلای روشن و ظریفی که روی آن‌ها می دهند به ارزش و اهمیتشان می افزاید» (بروگش، ۱۳۷۴: ۲۲۳).

بروگش مشاهدات خود را از کارگاه فرشی در دهکدهٔ «نوآران» (در راه رباط کریم به همدان) چنین روایت می کند: «کارگاه بسیار ساده بود ولی بافتن قالی بسیار دشوار و مستلزم صرف وقت زیاد. زن آهنگر که نقشه‌ای مقابل خود داشت نگاه کوتاهی به آن می انداخت و دست‌هایش به سرعت روی کارگاه کار می کردند. قالی که به کارگاه بود و نیمه تمام به نظر

می‌رسید در حدود شش پا عرض و ۱۲ پا طول داشت و در حدود سه ماه بود زن روی آن کار کرده بود و چند ماهی دیگر هم کار در پیش داشت» (بروگش، ۱۳۸۹: ۲۸۹).

بروگش در گزارش سفر نخست خود به ایران، به تفصیل، دربارهٔ دیگر صنایع دستی ایران چون فلزکاری روی آهن، فولاد، برنج، مس، نقره و طلا، نقاشی روی قلمدان و کارهای دستی، بافندگی پارچه‌های ابریشمی، پشمی، نخی و قلابدوزی، نسخه‌های خطی و تذهیب شده و... سخن گفته‌است (ر.ک: همان: ۳۹۰-۴۰۱).

۱۵-۴. باورها و خرافات

باورهای عامیانه و خرافات از مهم‌ترین عناصر فرهنگ عامه هر قومی است. در عصر قاجار مردم ایران به باورها و خرافات گرایش شدیدی داشته‌اند و بسیاری از کارهای روزمره و فعالیت‌های زندگی خود را بر اساس آن‌ها انجام می‌داده‌اند. سفرنامه‌های بروگش که در حقیقت آینه‌ای از اوضاع اجتماعی و فرهنگی ایران عصر ناصرالدین شاه است، بسیاری از این باورها و خرافات را در خود منعکس کرده‌است. بروگش بیماران ایرانی را به‌طور کلی خرافی می‌داند (همان: ۳۳۸)؛ و گوشه‌ای از تفکر خرافی ایرانیان در مواجهه و درمان بیماری را با دیدی انتقادی چنین وصف می‌کند: «معمولاً وقتی حکیم شربت یا دوی دیگری را به بیمار می‌دهد، بیمار بلافاصله این دارو را نمی‌خورد، بلکه متوسل به استخاره می‌شود که آیا خوردن این دارو به صلاح است یا نه، و استخاره هم غالباً به این نحو است که دعایی را می‌خواند و نیت می‌کند و بعد تسبیحی دست می‌گیرد و در حالی که چشمان خود را بسته است با دست، یکی از دانه‌های آن را می‌گیرد و دانه‌های تسبیح را از آن‌جا تا گرهٔ تسبیح، سه تا سه تا می‌شمارد، اگر در پایان، یک دانه باقی بماند استخاره، خوب محسوب می‌شود و باید دارو را بخورد، و اگر دو دانه باقی بماند استخاره، متوسط است یعنی نه خوب است و نه بد، و اگر سه دانه بماند، استخاره بد است و هرگز دارو را نباید مصرف کرد» (همان: ۳۳۹).

اعتقاد به سعد و نحس بودن برخی روزها و ساعت‌ها و طالع‌بینی و پیشگویی بر اساس وضع ستارگان که از کهن‌باورهای نجومی نزد ایرانیان است، در عصر قاجار نیز رواج داشته‌است و بروگش درباره آن می‌گوید: مردم ایران «تصور می‌کنند که از وضع قرار گرفتن ستارگان می‌توان سرنوشت افراد را پیشگویی کرد و از نتیجه کاری که یک ساعت دیگر قصد انجامش را دارند آگاه شد بازار تنجیم و طالع‌بینی در ایران همچون اروپای قرون وسطی بسیار گرم است و حتی شاه ایران نیز از آن روی گردان نیست. منجم دربار یا «منجم‌باشی» همیشه حاضر و آماده است تا با محاسبه طالع و دیدن وضع قرار گرفتن سیاره‌ها، نتیجه خوب یا بد سفرها و سایر اقدامات شاه را پیشگویی کند. حتی یک ملاقات ساده هم در ارتباط با وضع قرار گرفتن سیاره‌ها تعیین می‌شود» (بروگش، ۱۳۷۴: ۱۳۷).

در سفرنامه‌های بروگش اعتقاد مردم ایران به نظرکردگی برخی حیوانات و یا گیاهان مشهود است. برای مثال بروگش درباره ماهی‌های نظرکرده چشمه «کبیرخاتون» روستای «نوآران» می‌نویسد: «در آب این چشمه و استخر، ماهی‌های بزرگی به اندازه یک پا، این طرف و آن طرف می‌رفتند و از نزدیک شدن آدم‌ها هیچ نگرانی و ترسی از خود نشان نمی‌دادند زیرا اصولاً سال‌ها است که کسی با آن‌ها کاری ندارد. مردم ده عقیده دارند که این ماهی‌ها «نظر کرده» هستند و بدین ترتیب هیچ کس حق ندارد آن‌ها را لمس کند، چه رسد به آن‌که آن‌ها را صید کرده، بخورد. در ایران گاهی اوقات بعضی از حیوانات را نظر کرده می‌دانند و به همین جهت به آن‌ها کاری ندارند» (بروگش، ۱۳۸۹: ۲۸۹).

در سفرنامه‌های بروگش برخی دیگر از باورها و اعتقادات عامیانه ایرانیان مانند اعتقاد به تفأل با دیوان حافظ؛ نحسی روز سیزده‌بدر و آخرین چهارشنبه ماه صفر، سحر و جادو، موجوداتی مانند جن، پری، دیو و غول، طلسم و تعویذ، چشم‌زخم و دخیل بستن به گیاهان مقدس نیز، دیده می‌شود (ر.ک: بروگش، ۱۳۷۴: ۱۳۷-۱۳۹ و ۲۲۶؛ بروگش، ۱۳۸۹: ۴۸۹).

۵. نتیجه‌گیری

در این جستار جلوه‌های فرهنگ عامه ایرانی عصر قاجار، در سفرنامه‌های «سفری به دربار سلطان صاحبقران» و «در سرزمین آفتاب»، نوشته هینریش بروگش آلمانی بررسی شد. دستاورد پژوهش نشان می‌دهد که بروگش در سفرنگاره‌های خود توجه ویژه‌ای به اوضاع اجتماعی و فرهنگی مردم ایران عصر قاجار داشته و حجم بیشتر نوشته‌های خود را به توصیف جنبه‌های مختلف زندگی مردم ایران در شهرها و روستاهای گوناگون اختصاص داده‌است. این سیاح آلمانی در ضمن سفرهای خود با مردم مناطق گوشه و کنار ایران معاشرت و تعامل داشته و بسیاری از مؤلفه‌های فرهنگ و تمدن این سرزمین را درک کرده‌است. او با نگاهی کنجکاو و تیزبین جلوه‌های فراوانی از فرهنگ عامه ایرانی را را زیر نظر گرفته و آن‌ها را به شیوه‌ای هنرمندانه و زنده در سفرنامه‌هایش وصف کرده‌است. بروگش توصیفات روشنی از شکل و شمایل ایرانیان اصیل و نیز مردم برخی از شهرهای ایران ارائه کرده که از میان آن‌ها وصف موی سر و ریش مردان با جزئیات بیشتری همراه است. توصیف چهره زنان به دلیل حجاب خاص، محدودیت و حساسیت آن‌ها در برخورد با نامحرمان و فرنگیان، در سفرنامه‌های بروگش نمود چندانی ندارد. خلق و خوی مردم ایران در سفرنامه بروگش جایگاهی ویژه دارد. بروگش در جای‌جای سفرنامه‌های خود به توصیف بسیاری از علایق و خصلت‌های ایرانیان همچون رعایت ادب و نزاکت در رفتار و گفتار، علاقه به سفر و خوش‌سفری، زودآشنایی و... پرداخته‌است. این جهانگرد گاه خصلت‌های ایرانیان مانند تعارفات، فحش‌هایی که هنگام دعوا و خشم بر زبان می‌آورند، تمایل به کسب ثروت در زمانی کوتاه و... را با چهره‌ای منفی معرفی می‌کند و در این کار دچار افراط می‌شود. در سفرنامه‌های بروگش تصویر پوشش ایرانیان با جزییات و ذکر لباس‌های مختلف بالاتنه و پایین تنه آنان آمده که البته بیشتر مربوط به مردان و سهم زنان بسیار اندک است. زیورآلات و نحوه آرایش ایرانیان نیز از جمله مواردی است که بروگش از آن‌ها غافل نمانده‌است. بروگش

شکار را از علاقه‌ها و تفریحات رایج ناصرالدین شاه و مردم ایران معرفی کرده و برخی از سنت‌های ایرانی شکار را شرح داده‌است. او پیرامون جشن‌های ایرانی که خود شاهد برگزاری آن‌ها بوده، به تفصیل سخن گفته که از میان آن‌ها نوروز با شرح مبسوط‌تری وصف شده‌است. در نقطه‌ی مقابل جشن‌ها، عزاداری محرم نیز به‌عنوان بزرگ‌ترین سوگواری ایرانیان در سفرنامه‌ی بروگش انعکاسی وسیع دارد. آیین ازدواج و عروسی و مناسک مرگ هم از جمله جلوه‌های فرهنگ عامه‌ی ایرانی است که در سفرنگاره‌های بروگش مطالب درخور توجهی پیرامون آن‌ها مطرح شده‌است. بروگش توضیحاتی نیز درباره‌ی آداب و عادات غذایی ایرانیان مانند نشستن روی زمین، خوردن غذا با دست، شستن دست و دهان پیش و پس از غذا و... و غذاهای مورد علاقه‌ی ایرانیان ارائه کرده‌است. آداب مهمانی و آیین مهمان‌نوازی ایرانیان نیز در گزارش‌های بروگش جایگاهی ویژه دارد که هماهنگی قبل از مهمانی، پیشواز با قربانی کردن جلوی پای مهمان و پیشکش دادن از جمله آن‌هاست. بروگش با نگاهی وسیع و نکته‌سنجانه نموده‌های گوناگونی از زبان و ادب عامه‌ی ایرانی همچون اسطوره‌های ایرانی، امثال و داستان‌های امثال، تصنیف‌های ایرانی و... را مطرح می‌کند. همچنین وصف بناهای عامه و مکان‌های عمومی همچون سقاخانه، جایگاه مؤذن، حمام، بازار، قهوه‌خانه، تکیه، کاروانسرا و... در گزارش‌های بروگش بسامدی بالا دارد. بروگش از توصیف هنرهای عامیانه‌ی ایرانی مانند تعزیه‌خوانی، رقص و نقالی و صنایع دستی مناطق مختلف نیز غافل نبوده‌است. باورها و خرافات هم بخش زیادی از سفرنگاره‌های بروگش را به خود اختصاص داده که تنجیم و طالع‌بینی، سحر و جادو، چشم‌زخم، نظر‌کردگی و... از مهم‌ترین آن‌هاست. در پاره‌ای از تصاویری که بروگش از فرهنگ عامه‌ی ایرانی ارائه کرده‌است ذهنیت و نگاه برتری‌جویانه «غربی» به «شرقی» و قیاس «دیگری» با «خود» برای نشان دادن برتری «خود»، به چشم می‌خورد؛ اما بروگش در مواردی نیز به قیاس‌هایی منطقی و منصفانه دست زده‌است که نشان‌دهنده‌ی تلاش او برای انعکاس تصاویری واقعی از ایران، بدون توجه به نظر سیاحان پیش از خود است. بنابراین

تصویرپردازی‌های سفرنامه‌های بروگش می‌تواند قابل اعتمادتر و واقعی‌تر از تصویرپردازی‌هایی باشد که در بسیاری از سفرنامه‌های سیاحان اروپایی آمده‌است.

منابع

۱. آراین‌پور، یحیی. (۱۳۸۷). **از نیما تا روزگار ما (تاریخ ادب فارسی معاصر)**. ج ۳. چ پنجم. تهران: زوار.
۲. انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم و محمود ظریفیان. (۱۳۷۱). **گذری و نظری در فرهنگ مردم**. چ اول. تهران: اسپرک.
۳. بروگش، هینریش. (۱۳۷۴). **در سرزمین آفتاب (دومین سفرنامه هینریش بروگش)**. ترجمه مجید جلیلود. چ اول. تهران: مرکز.
۴. _____ (۱۳۸۹). **سفری به دربار سلطان صاحبقران**. ترجمه محمدحسین کردبچه. چ سوم. تهران: اطلاعات.
۵. بست، الیور. (۱۳۹۱). «سیاحان و کاوشگران آلمانی در ایران». در: **تاریخ روابط ایران و آلمان**. ترجمه حورا امین و همکاران. زیر نظر پیمان متین. چ دوم. تهران: امیرکبیر. صص ۱۶۹-۱۷۹.
۶. تمیم‌داری، احمد. (۱۳۹۸). **فرهنگ عامه**. چ ششم. تهران: مهکامه.
۷. جعفری، محمد. (۱۳۹۷). **درآمدی بر فولکلور ایران**. چ سوم. تهران: جامی.
۸. ذوالفقاری، حسن. (۱۳۹۸). **زبان و ادبیات عامه ایران**. چ چهارم. تهران: سمت.
۹. سپیک، ییری. (۱۳۸۴). **ادبیات فولکلور ایران**. ترجمه محمد اخگری. چ اول. تهران: سروش.
۱۰. محبوب، محمدجعفر. (۱۳۸۶). **ادبیات عامیانه ایران (مجموعه مقالات درباره افسانه‌ها و آداب و رسوم مردم ایران)**. به کوشش حسن ذوالفقاری. چ سوم. تهران: چشمه.
۱۱. نامور مطلق، بهمن. (۱۳۸۸). «درآمدی بر تصویرشناسی». **مطالعات ادبیات تطبیقی**. سال ۳. شماره ۱۲. صص ۱۱۹-۱۳۸.